



ایمان و شهامت

«حجاج بن یوسف ثقفی» از مردان خونخوار و ستمگر روزگار بود . حجاج مدت بیست سال با کمال استبداد از چاب خلقای بنی امیه در شهر کوفه ، به عراق و ایران حکومت میکرد . این مرد سنگدل تشنه خون مخالفین بود .

بهترین اوقات اولحظه‌ای بود که محکومی را جلو چشمش به فجیعترین وضعی بقتل میرسانند و او از مشاهده جان دادن و دست و پا زدن آن بیچاره لذت میبرد .

حجاج گذشته از مردم انبوهی که در جنگها کشته بود ، صد و بیست هزار نفر را دره واقعه عادی بقتل رسانید . بعد از مرگش پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان او یافتند که شانزده هزار نفر آنها برهنه و عریان بودند . زندان او مسحوطه و وسیع و بی سقفی بود که دور آنرا دیوار کشیده بودند ، هر گاه یکی از زندانیان میخواست از گرمای کاشنده پناه بسایه دیوار ببرد ، نگهبانان با سنگه او را از آنجا میزدند تا همچنان در آفتاب سوزان بسربرد و زجر ببیند .

غذای این زندانیان نگون بخت ، نانی بود که از آرد جو و نمک و کمی خاکستر پخته بودند و این خورد یک نوع شکنجه بود . وضع زندان حجاج بقدری طاقت فرسا بود که در اندک زمانی چهره زندانی را بکلی تغییر میداد ؛ «شعبی» که یکی از علمای اهل تسنن است میگوید :

• طبیعی است .

دانشمند معروف مصری «محمد زرقانی» مشکل «وحی» را از طریق نبوغ الهی حل نموده است و برای گفتار خود از کلمات دانشمندان امروز و دیروز گواهی‌هایی آورده است ، ولی چون تحقیق در این مطالب از هدف تحلیل تاریخ اسلام بیرونست ، ما هم از توضیح زیاد تر صرف نظر کرده از شماره آینده بوقایع پس از بمبث مپردازیم .

اگر تمام امت‌ها ، افراد پست و فاسق خود را بیرون آورند ، و ما حجاج را در مقابل آنها قرار دهیم ، او بر همه آنها برتری خواهد داشت .

حجاج از دشمنان سرسخت امیر مؤمنان علی (ع) و شیعیان آنحضرت بود . همین جهت گروه بیشماری از شیعیان را بقتل رسانید ، و مخصوصاً هر جا به یکی از رجال و رؤسای شیعه دست مییافت با وضعی دردناک او را شهید میکرد . از جمله کمیل بن زیاد نعمی و قنبر فلام امیر مؤمنان و سعید بن جبیر را میتوان نام برد که هر سه از مردان بزرگ شیعه میباشند .



سعید بن جبیر ، از بزرگان تابعین (یعنی طبقه بعد از اصحاب پینمبر - س) محسوب میشود و شاگرد مهمبند الله بن عباس صحابی معروف بود . سعید ، در تفه و تفسیر قرآن و سایر فنون دینی مهارت تمام داشت و از خواص امام چهارم حضرت علی بن الحسین (ع) بشمار میرفت وی یکی از پنج نفری است که در آن روزگار تاریخ در تشیع و ارادت با آنحضرت ثابت ماند . ایمان قوی و روح بزرگ و استقامت او در دوستی خاندان پینمبر و شخص امیر مؤمنان ضرب المثل است امام ششم فرمود : «علت شهادت سعید بن جبیر این بود که با امام چهارم ارادت میورزید ، چون حجاج از عقیده او آگاه گشت به تعقیب وی پرداخت و به جاسوسان خود دستور داد که او را دستگیر نموده و نزد او بیاورند .

سعید باصفهان گریخت ، حجاج به حکمران اصفهان نوشت که سعید را گرفته نزد وی بفرستد ولی فرماندار اصفهان پاس احترام سعید را نگاه داشت و بوی پیغام داد که هر چه زودتر اصفهان را ترک گوید .

سعید از اصفهان پا ذر پایجان رفت و مدتی در آنجا زیست ولی طول توقف در آذربایجان او را اندوهگین ساخت ، ناگزیر بمراق آمد و در لشکر عبد الرحمن بن محمد بن اشعث که علیه حجاج قیام کرده بود شرکت جست و چون عبد الرحمن شکست خورد بمکه معظمه شتافت و با عده ای که مانند او از بیم حجاج متواری گشته بودند ، بطور ناشناس در جوار خانه خدا اقامت گزید .

در آن ایام « خالد بن عبدالله » که مردی سنگدل و بد اندیش بود از طرف د ولید بن عبد الملك مروان ، خلیفه اموی بحکومت مکه منصوب گشت بعد از آنکه خالد در مکه مستقر شد ، ولید بوی نوشت : « مردان نامی عراق را که بمکه پناهنده شده اند دستگیر کن و بنزد حجاج بفرست »

حاکم مکه سعید را گرفته در زنجیر کرد و بسوی کوفه فرستاد . سعید را بهمان هیئت

نخست بخانه اش آوردند ؛ باور دوی تمام قاریان قرآن و دانشمندان کوفه بدیدش آمدند
سعید از فرصت استفاده نموده و در آن مجمع در حالی که تبسم بر لب داشت شروع به نقل احادیث
کرد آنگاه او را بنزد حجاج آوردند . حجاج از مشاهده سعید برآشفت و پرسید : نامت چیست ؟
گفت : سعید بن جبیر .

حجاج : نه توشقی بن کسیری (۱)

سعید : پدر و مادرم بهتر می دانستند که مرا سعید بن جبیر نامیدند .

حجاج : تو و پدرت هر دو شقی هستید .

سعید : تنها خداوند ، عالم بقیب است .

حجاج : من تو را در همین دنیا در آتش دوزخ می افکنم .

سعید : اگر می دانستم اینکار بدست توست جز تو کسی را خدا نمی دانستم

حجاج : درباره خلفا چه می گویی ؟

سعید : چکار با آنها داری . مگر تو و کیل آنها هستی ؟

حجاج : علی را بیشتر دوست میداری یا خلفا را ؟

سعید : هر کدام که نزد خدای خود پسندیده تر باشند .

حجاج : کدام یک نزد خداوند پسندیده ترند ؟

سعید : این را کسی می داند که از مافی الضمیر آنها آگاه است .

حجاج : نمی خواهی راستش را بمن بگویی ؟

سعید : نمی خواهم بتو دروغ بگویم .

حجاج : این را بدان که در هر حال من تو را می کشم .

سعید : در این صورت من سعادتمند خواهم بود ، چنانکه مادرم نیز مرا امید نامیده است !

حجاج ، چگونه می خواهی تو را بقتل رسانم ؟

سعید : ای بد بخت تو خود باید طرز آنرا انتخاب کنی . بخدا قسم هر طور امروز مرا

بکشی در سرای دیگر تو را بهمان گونه می کشند !

حجاج جلاد را خواست و دستور داد که سعید را طبق معمول پیش روی او بقتل رساند .

هنگامی که جلاد او را آماده کشتن ساخت و رو بقبله نمود ؛ سعید این آیه قرآن را تلاوت کرد

انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً وما انا من المشرکین

(۱) سعید بمعنی سعادتمند و جبیر بمعنی التیام یافته ، و شقی بمعنی محروم از سعادت و

کسیر بمعنی شکسته است .

یعنی : من روی خود را بسوی کسی گردانیدم کہ آسمانها وزمین را آفرید ، من ایمان دارم و ازمشرکان نیستم .

حجاج گفت : روی او را از سمت قبلہ بجانب دیگر بگردانید چون او را بگردانیدند گفت :

اینماتولوا فثم وجه الله ! یعنی ہر جا روی بگردانید بسوی خداست حجاج گفت : او را بروی بخوابانید ، موقنی کہ سمید : ابروی خوابانیدند گفت : منہا خلقناکم و فیہا نعیدکم و منہا نخرجکم تارۃ اخری یعنی : شمارا از خاک آفریدیم و ہم بخاک بازمی گردانیم و بار دیگر نیز از خاک پیروزمی آوریم .

سپس گفت : خداوند اہم حجاج مہلت و اجازہ مدہ کہ بعد از من کسی را بقتل برساند و یا این سخن سر آن مرد بزرگرا بیرحمانہ از تن جدا کردند .

* * *

این واقعہ در سال ۹۴ ہجری روی داد . سعید ہنگام شہادت چہل و نہ سال داشت حجاج بلافاصلہ بعد از کشتن سعید حالتش دگرگون شد ، و دچار اختلال حواس گردید ، با نزدہ شب بیشتر بعد از این پیشامد زندہ نماند و در ایمن مدت دیگر کسی را نکشت . چون بغواب میرفت میدید کہ سعید بوی حملہ کردہ می گوید : ای دشمن خدا گناہ من چہ بود ؟ چرا مرا کشتی ؟ حجاج ہنگام مرگہ بسختی جان داد : گاہی بیہوش میشد و زمانی بہوش می آمد و بی درپی میگفت : مرا با سعید بن جبیر چکار ؟ (۱)

(۱) مروج الذهب چاپ ، ص ۳ جلد ۳ صفحہ ۱۷۳ . کامل ابن اثیر جلد ۴ صفحہ ۱۳۰

رجال کشی و رجال امامتانی در لفظہ میدہ .

گناہان کوچک خطرناکتر است !

امام صادق (ع) میفرماید : « اتقوا المحقرات من الذنوب فانہا لا تغفر اقلت و ما المحقرات ؟ قال : الرجل ینذب الذنوب فیقول طوبی لی ان لم یکن لی غیر ذلک .

: از گناہان کوچک پرهیزید ، زیرا بخشودہ نمیشود .

کسی عرض می کند گناہان کوچک کہ بخشودہ نمیشود کدام است ؟ فرمود : گناہی است (کہ انسان را مغرور کند) و بگوید خوشا بحال من اگر تنها همین یک گناہ را کرده باشم !

و نقل از کتاب کافی ،